



زیارت

• جواد محدثی

اگر راه زیارت می‌سپاریم
 به شوق دیدن روی نگاریم
 ز رنج و خستگی مان نیست باکی
 به پای دل اگر ره می‌سپاریم
 اگر چه زائری دلخسته هستیم
 کنار تربت پاکان بهاریم
 غبار راه‌های این حرم را
 ز مشک و عطر، برتر می‌شماریم
 زیارت عهد و پیمان با امام است
 بر این میثاق و پیمان استواریم
 به بال شوق در پرواز عشقیم
 به پای عشق در سودای یاریم
 به ردّ پایمان تا قبله جان
 زیارتنامه دل می‌نگاریم
 به جز شوق زیارت نیست در دل
 جز اهل البیت، دل‌داری نداریم
 مرید عترتیم و سرفرازیم
 به درگاه ولایت خاکساریم
 به پابوس امامان می‌شتابیم
 چو برگردیم، دل جا می‌گذاریم
 شرار عشق ما افسردنی نیست

که هم دل داده و هم داغ‌داریم
 وفا با آل پیغمبر در این است
 که نام و یادشان را زنده داریم
 همه دار و ندار ماست این عشق
 جز این سرمایه، کالایی نداریم
 اگر اهل حجازیم و عراقیم
 ز هر قوم و زهر ایل و تباریم
 ز بحرین و یمن، یا هند و کشمیر
 ز لبنانیم و شام و زنگباریم
 اگر ترک و عجم، یا هر که هستیم
 ز هر جا آمده، از هر دیاریم
 مرید کربلا و کاظمینیم
 مزارات نجف را دوست داریم
 فرات سوز، جاری در دل ماست
 برای علقمه بس بی‌قراریم
 به زیر قبه آن قبر شش‌گوش
 به درگاه خدا دستی برآریم
 سلامی گفتن و پاسخ شنیدن
 چه شیرین لحظه را چشم انتظاریم
 دل ما زائران لبریز حق است
 اگر چه ما مجاز و مستعاریم
 در این ره سختی و خوف و خطر هست
 ولی دست از زیارت برنداریم



در ساحل فرات

• زنده یاد محمود شاهرخی

آزاده‌ای که کعبه عشق است کوی او
دارند چشم، اهل دو عالم به سوی او
صاحب‌دلان کنند ز شکرانه، جان نثار
در مقدم صبا، ز نیسمی ز کوی او
ای جان فدای همت آن عاشقی که بود
در راه دوست کشته شدن آرزوی او
دل‌داده‌ای که بود ز شوق نماز وصل
از جویبار خون، همه غسل و وضوی او
لب‌تشنه جان سپرد به جانان، کسی که بود
سرچشمه حیات، نمی از سبوی او
در ساحل فرات که لب‌تشنه شد شهید
سیراب گشت مزرع دین ز آبروی او
فری دوباره یافت حقیقت ز فیض او
آبی دوباره یافت شریعت ز جوی او
خونین شفق به دامن این نیلگون سپهر
آینه‌ای است کرده در آن جلوه، روی او
این کیست خیره مانده در او چشم عالمین
فخر دو عالم است و چراغ هدی، حسین

یک کاروان، دل

• سید رضا مؤید

به کربلای تو، یک کاروان آوردم
امانتی که تو دادی به منزل آوردم
هزار بار به دریای غم فرو رفتم
که چند دُرّ یتیمت به ساحل آوردم
کیوتران حرم را ز چنگ صیادان
نجات داده و چون مرغ بسمل آوردم
به جز رقیه که از پا فتاد پیش سرت
تمام اهل حرم را به منزل آوردم
شبی به محفل ویران ما سرت شد شمع
حدیث‌ها من از آن شمع و محفل آوردم
گواه عشق خودم باتو، ای حسین عزیز
نشانه‌ای به سر، از چوب و محمل آوردم
گزارش سفرم از دل شکسته بپرس
کزین سفر، خبر از فتح کامل آوردم
اگر به سلسله بستند بازوی ما را
حیات خصم تو را در سلاسل آوردم
نظر به جسم کبودم مکن که دریایی
تنی رها شده از جنگ قاتل آوردم

خون جاری در این خاک

• قنبر علی تابش

تا در گلوی تشنه حنجر، صدا جاری است
خون گلویت کربلا در کربلا جاری است
یا چون نسیم صبح تابستان گندمزار
نرم و ملایم، روستا در روستا جاری است
تا آسمان کوفه پابرجاست، می دانم
خون تو در این خاک، چون آب و هوا جاری است
تا قطره آبی از فرات و دجله می لغزد
باران بغضت در گلوی ابرها جاری است
خون تو در آسمانی شعر پاشیدم
نامت از این پس تا فراسوی خدا جاری است

کعبه و کربلا

• صغیر اصفهانی

الحق نماز، آن به در بی نیاز کرد
کز خون وضو گرفت و به مقتل نماز کرد
عشق از شه شهید بیاموز، هر چه داشت
از جان و دل به درگه جانان نیاز کرد
ساقی هر آنچه داشت، بلا دادیش به دست
دست از برای ساغر دیگر دراز کرد
گه در تنور، گه به سنان شد سرش عجب
در راه عشق، طی نشیب و فراز کرد
پیوست با حسین و برید از یزید، حرّ
باید چنین بدل به حقیقت، مجاز کرد
در دل «صغیر» را چه شرر بود، کاین چنین
جانها کباب از سخن جانگداز کرد

رباعیات عاشق—ورایی

در عشق، به دوست اقتدا کرد حسین
در ظهر بلا، نماز ادا کرد حسین
هر چند که دور بود از کعبه، ولی
در کربوبلا، سعی و صفا کرد حسین
(محمد رنجبر)

با آن که بر آستان آب است حسین
از تاب عطش در التهاب است حسین
ای آب: تو مهر مادرش زهرایی
لب تشنه چرا در آفتاب است حسین؟!
(میرهاشم میری)

بشکسته دلی، شکسته می خواند نماز
در سلسله، دست بسته می خواند نماز
تا قامت دین خم نشود، روح نماز
با قامت خم، نشسته می خواند نماز
(محمدعلی مردانی)

آن نخل به خون تپیده را می بوسید
آن مشک ز هم دریده را می بوسید
خورشید، کنار علقمه خم شده بود
دستان ز تن بریده را می بوسید
(محمد رضا سهرابی نژاد)

خونی که به یمن کربلا می جوشد
از چشمه پرفیض بقا می جوشد
آن خون خداست کز رگ و نای حسین
تا عرش بلند کبریا می جوشد
(رحیم زریان)